

## مکتب انسان گرایی و تاثیر آن بر تعلیم و تربیت

شهناز دهقان باغ بردانی، عباس قلتاش

دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه آزاد اسلامی واحد لامرد [Sha.dehghan@gmail.com](mailto:Sha.dehghan@gmail.com)دانشیار گروه علوم تربیتی واحد مرودشت، دانشگاه آزاد اسلامی، مرودشت، ایران [Gholtash578@yahoo.com](mailto:Gholtash578@yahoo.com)

چکیده

اومانیسم، انسان سالاری، اصالت بشر، بشر سالاری یا خودبنیادی مکتبی است که انسان را محور و مدار آفرینش قرار داده و با اصالت دادن به او اصالت خدا، دین یا هر امر غیر بشری را نفی می‌کند. معنای اعم این اصطلاح عبارت است از هر نظام فلسفی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی یا اجتماعی که هسته مرکزی آن انسان است. این مکتب انسان را یگانه حقیقت آفرینش فرض کرده و آن را به جای خدا می‌نشانند. بنابراین در تضاد با خدامحوری است و در شکل افراطی اش هرگونه اندیشه متافیزیکی مانند وحی الهی را انکار می‌کند. با فرض بشر به عنوان مالک و فرمانروای عالم بت جدیدی به نام انسان اختراع کرده و پرستش آن را ترویج می‌کند. اومانیسم در واقع به معنای پرستش انسان است نه انسان دوستی یا تکریم انسان که مورد تاکید اسلام و سایر ادیان توحیدی است.

کلمات کلیدی: انسان، انسان گرایی، اومانیسم، اسلام

مقدمه

در نخستین سالهای دهه ۱۹۶۰ در پی اعتراض و نارضایتی علیه جنبه های ماشین گرایی و ماده گرایی فرهنگ معاصر، جنبشی در روانشناسی امریکا به وجود آمد که به عنوان روانشناسی انسانگرایی یا

نیروی سوم شناخته شد. این گرایش، قصد داشت جایگزین دو قدرت روانشناسی یعنی رفتارگرایی و روانکاوی گردد (شولتز، ۱۳۸۶ ص ۵۲۹) انسانگرایان معتقد بودند روانشناسی طی سالها با محدود کردن خود در مطالعه رفتار انسان از خودانسان، غفلت نموده و مسائل اصلی بشر را به دست فراموشی سپرده است (کبیر، ۱۳۸۳). لذا آموزش و پرورش انسانگرایان بر ابعاد عاطفی و روانشناسی افراد تأکید دارد و توجه آن بر دو موضوع رشد خودپنداره دانش آموزان و رشد مهارتهای میان فردی معطوف بود (میلر، ۱۹۸۳)، ترجمه مهرمحمدی، ۱۳۸۶). در واقع، آموزش و پرورش باز، واکنشی نسبت به تأکید بیش از حد بر یادگیری شناختی و ذهنی در مدارس بود. در این نوع آموزش، رشد مفهوم خود، رشد فردی، احساسات و بیان فراگیران تقویت و تشویق، و به آنها آموزش داده میشد که همواره مفید باشند و خود را با محیط سازگار کنند (فتحی و اجارگاه، ۱۳۸۳).

تاریخچه انسان گرایی

در نخستین سالهای دهه ۱۹۶۰ جنبشی در روانشناسی امریکا به وجود آمد که به عنوان روانشناسی انسان گرا یا "نیروی سوم" شناخته شده است. چنان چه از اصطلاح نیروی سوم استنباط می‌شود، روانشناسی انسان گرا می‌خواست جای دو نیروی عمده روانشناسی، یعنی رفتارگرایی و روان کاوی را بگیرد.

آبراهام مازلو (۱۹۶۸-۱۹۷۱) بنیان گذار مکتب انسان گرایی و یکی از شاخص ترین و فصیح ترین مبلغان روان شناسی کمال، همچنین یکی از مهمترین نظریه پردازان نهضت توانایی های انسان می باشد. او کسی است که این دیدگاه را به عنوان نیروی سوم در روان شناسی امریکا معرفی کرد. به عقیده او هر فرد، دارای گرایش ذاتی برای رسیدن به خودشکوفایی است که بالاترین سطح نیاز انسان است.

کارل راجرز (۱۹۸۷-۱۹۰۲) یکی دیگر از نظریه پردازان مکتب انسان گرایی است. راجرز در حرکت بالقوه انسان نفوذ داشت و کارهای او بخش اصلی جنبش بالنده برای انسانی کردن روان شناسی به شمار می رود. به عقیده او؛ همگی ما از یک گرایش فطری برای رشد و کمال برخورداریم. یعنی از نیاز به پرورش و گسترش تمامی توانایی ها و قابلیت هایمان بهره مندیم، اما فقط در صورتی این توانایی ها را پرورش خواهیم داد که خودمان را درست شناخته باشیم. (پروین، لارنس ای؛ مترجم، محمدجعفر جوادی و پروین کدیور، ۱۳۷۲)

نگاهی به مکتب انسان گرایی

در شرق بویژه در ایران، انسانگرایی به مفهوم غربی آن مطرح نبود. گرایشهای انسانگرایانه تحت تأثیر عواملی چون دین، عرفان، فرهنگ و اوضاع اجتماعی شکلی دیگر یافت و مکتب انسان گرایی (Humanistic School) از نظرگاهی متفاوت با دیدگاه غربی، مطرح شد (ظهیری ناو و دیگران، ۱۳۸۷) طرحی از انسان متعالی، ارائه کرد و از امکان خودشناسی و کمال آدمی در نظام ارزشی سخن به میان آورد و لازمه تربیت انسان را شناخت انسان دانست. آن گونه که حضرت امام سجاد(ع) در صحیفه سجاده، یکی از روشهای تربیتی را در ارتباط مستقیم با جنبه شناخت انسان مطرح میفرمایند که آن روش، ترسیم بینش صحیح در مورد حقیقت انسان است؛ زیرا داشتن گمان درست درباره خویش با رفتارها پیوند میخورد و زمینه مؤثری برای ظهور آنها پدید می آورد (ابراهیمی فر، ۱۳۸۵ ص ۹۸). علاوه بر این، انسانشناسی اسلامی ویژگیهایی دارد که آن را از سایر انسان شناسی ها متمایز میکند. نخستین ویژگی، اتقان و قابل اعتماد بودن آن است و این ویژگی به دلیل میزان اعتبار منبع این شناخت است. امتیاز دوم، جامعیت آن است. متون دینی در شناسایی انسان به مباحثی میپردازند که از قلمروی شناخت سایر منابع معرفتبخش بیرون است و ویژگی سوم، تفاوت اساسی آن در نگرش به انسان است. در نگرش علمی و تجربی، انسان پدیده است و صرفا به روابط درون انسانی و ارتباط آن با سایر اشیا توجه میشود ولی در متون دینی، آدمی موجودی شناخته میشود که با خداوند ارتباط وجودی دارد و در حرکت به سوی هدف خاصی است (واعظی، ۱۳۷۷)

طی نیمه اول قرن بیستم، رویکردهای رفتارگرایی و روان کاوی بر روان شناسی مسلط بودند؛ تا اینکه در سال ۱۹۶۲ گروهی از روان